

کتاب «تولد اسرائیل»

فصل نهم

سرزمین فلسطین بعد از سقوط و تخریب یهودیه ۱۹۴۸ - ۱۳۵ میلادی

مروری بر آنچه گذشت...

ما تا بدین جا کم و بیش تاریخ «سرزمین کنعان» یا «سرزمین فلسطین» را با ساکنین یهودی آن توأمان با یکدیگر به پیش می‌بردیم؛ اما از ۱۳۵ میلادی که روم، یهودی‌ها را از فلسطین اخراج و به آن‌ها دیگر اجازه بازگشت به هیچ بخشی از آن آنجا را نمی‌دهد تا سال ۱۹۴۸ که کشور اسرائیل متولد می‌شود و یهودی‌ها به فلسطین بازمی‌گردند، عملاً سرنوشت این دو از یکدیگر جدا می‌شود. در ادامه فصول بعدی خواهیم دید که یکی از پیامدهای مذهبی بلندمدت تحولات سال ۱۳۵ و پراکنده شدن یهودی‌ها در اروپا، آن بود که فکر بازگشت به سرزمین مقدس به تدریج در میان یهودی‌ها کم‌رنگ شد. البته قداست آن همچنان باقی ماند و یهودی‌های متدین برای زیارت بدان جا می‌رفتند اما فکر بازگشت به سرزمین موعود عملاً منتفی شد؛ بنابراین از ۱۳۵ میلادی به بعد کانون توجه ما سرنوشت یهودی‌ها در اروپا می‌شود؛ اما قبل از پرداختن به زندگی یهودی‌ها در اروپا و از آنجاکه تا ۱۸۰۰ سال بعدش آن‌ها ارتباطی دیگر با فلسطین ندارند بنابراین بعد از آنکه یک مختصری از روند تحولات آن بعد از اتفاقات ۱۳۵ خواهیم گفت پرونده سرزمین فلسطین را اجالتاً می‌بندیم تا ۱۸ قرن بعدش.

در فصل هشتم دیدیم که آمدن تدریجی امپراتوری روم از سده دوم قبل از میلاد به خاورمیانه و استقرار کامل آن در ۶۳ ق.م در فلسطین نتایج تاریخی ناگوار اما سرنوشت سازی را برای یهودی‌ها در پی داشت. در نتیجه جنگ‌های مهلک و ویرانگری که میان یهودی‌ها و رومی‌ها در گرفت عملاً کشور یا سرزمین یهودی‌ها بالأخص مرکز آن بیت المقدس و شهرهای بزرگ دیگرش نابود شدند. بیش از نیمی از جمعیت ۲ تا ۲/۵ میلیون نفری یهودی آن در طی جنگ‌هایی که میان یهودی‌ها و رومی‌ها اتفاق افتاد بالأخص در آخرین دور آن که چهار سال به طول انجامید یا به واسطه جنگ و یا در جریان محاصره‌های طولانی شهرها به واسطه قحطی و بیماری از بین رفتند و یا به مصر، شمال آفریقا، شبه جزیره عربستان، بین‌النهرین و ایران گریختند. نزدیک به یک میلیون نفر هم بعد از پایان آخرین دور جنگ در ۱۳۵ میلادی به صورت برده و اسیر به اروپا آورده شدند. رومی‌ها که از نافرمانی و مقاومت یهودی‌ها به ستوه آمده بودند نه تنها کلیه یهودی‌های باقیمانده را از یهودیه به اروپا آوردند بلکه مابقی اماکن مقدس و زیارتی آن‌ها را هم که در جنگ نابود نشده

بودند با خاک یکسان کردند و اجازه ندادند تا دیگر هیچ یهودی به سرزمین مقدسشان سفر نماید. اساساً قدغن کردند که یهودی‌ها دیگر حق ندارند هیچ‌گونه مراسم مذهبی در اماکن مقدسشان در یهودیه برگزار نمایند. بجای بیت المقدس و معبد بزرگ آن که ویران شده بود یک شهر جدید ساختند و بالاخره نام یهودیه را هم به «فلسطین» تغییر دادند.

تخریب کشور یهود، اخراج یهودی‌ها و پراکنده شدن آنان در اروپا (و البته سرزمین‌های خاورمیانه، مصر و شمال آفریقا) تبعات تاریخی مهمی را در بلندمدت برای یهودیت در پی داشت که به برخی از مهم‌ترین آن‌ها در فصل قبلی اشاره داشتیم. از جمله اینکه **یهودی بودن مستلزم زندگی کردن در سرزمین مقدس یا سرزمین موعود نبود**. با طولانی شدن جلوگیری مقامات روم از هرگونه بازگشت و زیارت یهودیه توسط یهودی‌ها، به تدریج بسیاری از یهودی‌های متعصب هم فکر بازگشت به فلسطین را رها کردند؛ بنابراین این ایده که یهودی بودن مستلزم اقامت در سرزمین مقدس نیست نهاده‌تر و جافاده‌تر هم شد. البته از زمان نخستین دور اخراج یهودی‌ها از یهودیه توسط بابلی‌ها در ۵۸۶ ق.م و بعد از آنکه کوروش اجازه بازگشت به آن‌ها داد، شماری از یهودی‌ها به یهودیه بازنگشتند و در ایران، بین‌النهرین، مصر و... باقی ماندند. اساساً یهودیت ملزم به زندگی در یهودیه نمی‌بوده. همچنان که امروزه هم تعداد یهودی‌هایی که بیرون از اسرائیل زندگی می‌کنند خیلی بیشتر از یهودی‌هایی است که در داخل آن کشور زندگی می‌کنند. در عین حال برای یهودی‌های ارتدکس یا بسیار معتقد، سکونت و زندگی در سرزمین مقدس نه تنها ترجیح دارد بلکه برخی از آن‌ها به آن بچشم یک تکلیف و وظیفه دینی هم می‌نگرند. به همین خاطر است که همواره یک درصدی از یهودی‌های بسیار متدین بعد از ۱۳۵ هم در اماکن مقدس و دینی آن سرزمین حضور داشته‌اند. دیگران برای زیارت به بیت المقدس و سایر اماکن مقدس می‌رفته‌اند. شماری هم برای مطالعه و آموزش تورات و اصول اعتقادی دینی به بیت المقدس و یهودیه می‌رفته‌اند؛ و بالاخره برخی هم وصیت می‌کرده‌اند که در آنجا به خاک سپرده شوند؛ اما فکر بازگشت به آن عملاً بعد از ۱۳۵ دیگر منتفی می‌شود. بعدها خواهیم دید که **فکر بازگشت که ۱۸۰۰ سال بعدش به وجود آمد و نهایتاً هم منجر به تشکیل اسرائیل گردید بیش از آنکه یک مبنای مذهبی می‌داشت متأثر از آراء و عواطف و انگیزه‌های ناسیونالیستی می‌بود**. **طراحان و معماران آن هم بیش از آنکه چهره‌ها، شخصیت‌ها و یا جریانات مذهبی باشند، سکولارهای ملی‌گرای یهودی یا ناسیونالیست بودند**.

تغییر مهم دیگری که بعد از ۱۳۵ اتفاق افتاد آن بود که دیدیم یهودیت از قالب یک مذهب جمعی و دارای یک هرم و سلسله مراتب روحانیت به درآمد و تبدیل به یک مذهب فردی شد. بالطبع آن اعمال و مراسم بزرگ دسته جمعی که توسط روحانیون عالی مقام یهودیت در معبد بزرگ و باشکوه حضرت سلیمان در قلب بیت المقدس برگزار می‌شد و

یهودی‌ها از اطراف واکناف فلسطین و حتی بیرون از آن همه‌ساله راهی سرزمین مقدس می‌شدند، با از بین رفتن بیت‌المقدس و ویران شدن معبد بزرگ سلیمان و اساساً جلوگیری رومی‌ها از برگزاری هر نوع مراسم و آیین دینی توسط یهودی‌ها، خودبه‌خود یهودیت را سوق می‌داد به سمت یک مذهبی که اساس و مبنای آن را اعتقادات و عبادات فردی تشکیل می‌دادند. البته از یک نظر این وضعیت که نه حکومت و نه سلسله‌مراتب روحانیت کسی را وادار به اطاعت و رعایت قوانین و مقررات دینی نمی‌کرد، باعث می‌شد تا اعتقادات افراد از روی خواست و اراده شخصی خودشان باشد که بالطبع از بنیان محکم‌تری برخوردار می‌بود. بجای آنکه یک نهاد یا یک سلسله‌مراتبی بنام روحانیت متولی شریعت یهود باشد، خود یهودی‌های معمولی مؤمن و معتقد شریعتشان را از یک نسل به نسل بعدی انتقال می‌دادند. نکته مهم دیگری که از منظر دینی می‌بایستی اضافه کرد جدایی کامل مسیحیت از یهودیت بود. مسیحیت از دل یا از دامن یهودیت متولد شده بود؛ اما به تدریج شکاف میان آنان آنقدر عمیق می‌شود که در طی قرون بعدی یعنی تا پایان دوره قرون‌وسطی و افول اقتدار کلیسا، یهودی‌ها منظم‌اً تحت فشار، آزار، تبعیض و بعضاً کشتار توسط مسیحی‌ها قرار داشتند. در بخش‌های بعدی بیشتر در خصوص وضعیت و شرایط یهودی‌ها و رفتار با آنان در دور آن قرون‌وسطی بیشتر توضیح خواهیم داد.

ایجاد یک نوع نظام ابتدایی تأمین اجتماعی ویژگی دیگر زندگی یهودی‌ها در اروپا بود. به‌عنوان یک اقلیتی که خواهیم دید با گسترش مسیحیت و نزدیک‌تر شدن به قرون‌وسطی منظم‌اً هم مورد انزجار و تنفر بیشتر جوامع میزبان قرار می‌گرفتند، یهودی‌ها به‌ناچار مجبور بودند بیشتر و بیشتر به اقلیت خودشان متکی بشوند. یهودی‌های بیمار، پیر، ازکارافتاده، بیوه، معلول و یتیم به حال خود رها نمی‌شدند و جمع یهودی‌ها سرپرستی آنان را بر عهده داشتند.

فرهنگ و تعلیم و تربیت آخرین نکته کلی است که قبل از ورود به زندگی یهودی‌ها در تبعید در اروپا می‌بایستی مختصراً به آن اشاره‌ای داشته باشیم. به‌عنوان یک قاعده کلی، یهودی‌ها در هر بخشی از اروپا که در آن زندگی می‌کردند از منظر سواد، تعلیم و تربیت و فرهنگ یک سرو گردن از جوامع میزبان بالاتر می‌ایستادند. جدای از سابقه غنی تمدنی‌شان، خاورمیانه همواره در معرض ارتباط با تمدن‌های دیگر می‌بود. بسیاری از یهودی‌ها ضمن پابندی حداقل نسبی بر روی اصول و مبانی پایه‌ای شریعتشان، از تمدن‌های دیگری هم که در معرض آن‌ها قرار می‌گرفتند متأثر می‌شدند و می‌آموختند. همان‌طور که دیدیم یهودی‌ها بسیاری از عناصر فلسفی یونانی‌ها را گرفتند. ایضاً از ادبیات، هنر و علوم یونانی‌ها هم تأثیر گرفتند. در مقاطع بعدی تاریخشان قانون مداری و مملکت‌داری را از رومی‌ها فراگرفتند. بعدها شعر و شاعری، ریاضیات، کیمیاگری و اخترشناسی را از اعراب و مسلمین، علوم جدید، خردگرایی و فلسفه جدید را هم از اروپایی‌ها گرفتند. ضمن آنکه همواره بر روی اصل خویش می‌ماندند و بر تمامی این تمدن‌ها هم می‌افزودند. دو

عامل در بالندگی فرهنگی یهودی‌ها از سایر عوامل تأثیر گذارتر بودند: زبان عبری و تعلیم و تربیت از دور آن کودکی. عبری فقط وسیله فراگیری آموزه‌های دینی یهودی‌ها نبود. یهودی‌ها در هر نقطه‌ای که زندگی می‌کردند جدای از فراگیری زبان رایج آن منطقه، به فرزندانشان زبان عبری را هم می‌آموختند. عبری برای نسل‌های جوان‌تر یهودی‌ها کلیدی بود به ذخایر عظیم تمدنی یهودیت؛ به تاریخ، ادبیات، فلسفه و سایر منابع تمدنی شرق و غرب که توسط نسل‌های گذشته به عبری نوشته شده بودند. در مرتبه بعدی می‌بایستی از تعلیم و تربیت تقریباً اجباری یهودی‌ها یاد کنیم. سوادآموزی و تعلیم و تربیت به منظور فراگرفتن زبان عبری و آشنایی با تورات در میان یهودی‌ها یک رویه رایج بود. صرف‌نظر از آنکه در یهودیه بودند یا به صورت آواره در اروپا بسر می‌بردند یا در بین‌النهرین و ایران زندگی می‌کردند. بعد از این کلیات باز می‌گردیم به سرنوشت سرزمین فلسطین بعد از ۱۳۵.

سرزمین فلسطین بعد از تخریب یهودیه ۱۳۵-۱۹۴۸

با اخراج یهودی‌ها از فلسطین، دیگر روم در آنجا با مشکلی مواجه نشد. در طی دو قرن بعدی رویداد مهمی در فلسطین به وقوع نپیوست الا اینکه وضع آن از نظر اقتصادی کمی بهتر شد؛ اما یهودی‌ها همچنان از رفت آمد به آنجا توسط مقامات رومی منع می‌شدند. شاید مهم‌ترین نکته‌ای که از نظر اجتماعی قابل ذکر باشد، رشد و گسترش مسیحیت است. بعد از سرکوب کامل یهودی‌ها و تبعید آنان، روم خیلی نگرانی از بابت گسترش مسیحیت نداشت. برخلاف یهودی‌ها که از دید روم مشکل‌ساز و دردسرافزین بودند، مسیحی‌ها با حکومت و حاکمیت کاری نداشتند. مسیحیت مذهبی آن دنیایی بود و مسیحی‌ها درگیر روم نمی‌شدند. برخلاف یهودی‌ها، آنان شهروندانی سربه‌راه، بی‌آزار و مطیع بودند که نه سودای حکومت و حاکمیت داشتند؛ نه معترض حکومت و رومی‌ها می‌شدند که چرا چنین کردند یا چنان؛ نه خواسته‌ای از روم داشتند و نه متوقع که فرمانروایان رومی این قوانین یا آن مقررات را به اجرا درآورند. بنابراین اگرچه در ابتدا تردید و نگرانی‌هایی از جنبشی که حضرت عیسی بن مریم (ع) به وجود آورده بود در میان رومی‌ها وجود داشت که مبدا بدل به جریانی مشکل‌آفرین و دردسرساز شود، (و به همین خاطر هم آن خسرو خوبان و یاران صدیقش به صلیب کشیده شدند)، اما به تدریج مسیحی‌ها نشان می‌دادند که لازم نیست روم نگرانی از آن‌ها داشته باشد. مسیحیت آرام، آرام گسترش پیدا می‌کرد. گسترش مسیحیت نه توسط حکومت و حاکمیت بود و نه از طریق پیکار یا جهاد. بلکه گسترش آن توسط مؤمنین مسیحی بود که همه زندگی خود را وقف مسیحیت و گسترش پیام حضرت عیسی بن مریم (ع) کرده بودند. البته کم اتفاق نمی‌افتاد که مسیحی‌هایی که کلام حضرت مسیح (ع) را گسترش می‌دادند با مخالفت‌ها، خطرات و دشمنی‌های زیادی هم روبه‌رو می‌شدند و بسیاری از مبلغین مسیحی در راه آرمان و عقیده‌شان کشته می‌شدند؛ اما از دست دادن هستی و جان باعث ایجاد هیچ تردید و تذبذبی در آنان که غرق در کلام حضرت مسیح (ع) بودند نمی‌شد و همچنان استوار و محکم به گسترش پیام آن حضرت ادامه می‌دادند. آنان به اقصی نقاط اروپا در غرب و شرق سفر کرده

و کلام حضرت مسیح (ع) را پخش می‌کنند. پیشرفت مسیحیت فقط محدود به سرزمین‌های دور نمی‌شود و در خود فلسطین، بالأخص بعد از قلع‌و‌جمع یهودی‌ها، مسیحیت هرروز با استقبال بیشتری روبه‌رو می‌شود. به‌تدریج دامنه گسترش این آیین به بزرگان، مسئولین و حاکمیت هم می‌رسد و در ۳۲۵ میلادی تحول تاریخی اتفاق می‌افتاد. امپراتور روم به مسیحیت علاقه‌مند شده و نهایتاً به آن آیین می‌گروید. آخرین نکته‌ای که پیرامون مسیحیت می‌بایستی گفت در خصوص سرزمین فلسطین است. سرزمین فلسطین برای مسیحی‌ها همچون یهودی‌ها مقدس به شمار می‌رود. با این تفاوت که تقدس فلسطین برای یهودی‌ها یک مبنا و منشأ ذاتی و نهاده شده دارد. به‌بیان‌دیگر، همان‌طور که دیدیم حسب روایت مذهبی یهود، آن سرزمین به حضرت ابراهیم (ع) و به فرزندانش به‌عنوان سرزمینی موعود وعده داده می‌شود؛ اما تقدس فلسطین برای مسیحی‌ها نه امری ذاتی بلکه صرفاً به‌واسطه تولد حضرت عیسی بن مریم (ع) در منطقه **ناصریه** در فلسطین است و اینکه در آن منطقه زندگی کرده و نهایتاً هم در آنجا به صلیب کشیده می‌شود. البته مسیحی‌ها هم به فلسطین **سرزمین مقدس**^۱ اطلاق می‌کردند اما آن اطلاق صرفاً از این بابت بود که حضرت عیسی بن مریم (ع) در آنجا زندگی کرده بود. درست مثل قداست مدینه برای مسلمانان. در حدود نیم‌قرن بعد از گرویدن امپراتور روم به مسیحیت، امپراتوری بزرگ روم پس از قریب به ۵۰۰ سال به دو بخش امپراتوری روم شرقی و امپراتوری روم غربی تقسیم می‌شود. روم غربی شامل اروپای غربی و مرکزی امروزی می‌شود. روم شرقی یا **بیزانس** که مرکز آن در **قسطنطنیه** (استانبول امروزی) بود شامل شرق اروپا، بالکان، آسیای صغیر (ترکیه امروزی) خاورمیانه و شمال آفریقا می‌شد. سرزمین فلسطین هم بالطبع جزء امپراتوری روم شرقی می‌شود. ظرف ۲۵۰ سال بعدی، یعنی تا ۶۱۵ میلادی فلسطین همچنان تحت حاکمیت روم شرقی باقی می‌ماند. در ۶۱۴ (در زمان ساسانیان)، ایرانی‌ها با شکست روم شرقی موفق به اشغال فلسطین می‌شوند؛ اما حاکمیت آنان چندان دوام نمی‌آورد. تحول تاریخی مهم بعدی در ۶۳۸ میلادی اتفاق می‌افتاد. در زمان فرمانروایی عمر بن خطاب خلیفه دوم مسلمین، مسلمانان موفق به پیروزی مهمی در خاورمیانه می‌شوند. عمر بن خطاب خلیفه بالیاق مسلمین و رهبری که از نظر نظامی فوق‌العاده برجسته و با استعداد بود موفق به شکست کامل امپراتوری روم شرقی شده و تمامی خاورمیانه را تصرف می‌کند. ظرف قریب به ۵۰۰ سال بعدی اعراب فرمانروای سرزمین فلسطین هستند. در ۱۱۰۰ میلادی صلیبیون مسیحی از غرب اروپا برای بازپس‌گیری **سرزمین مقدس** لشکرکشی نموده و موفق به شکست مسلمانان شده و سرزمین فلسطین را تصرف می‌نمایند. ظرف صد و پنجاه سال بعدی یعنی تا ۱۲۵۰ میلادی، سرزمین فلسطین یا به تعبیر مسیحی‌ها **سرزمین مقدس**، چندین بار میان مسلمانان و جهادگران مسیحی یا صلیبیون دست‌به‌دست می‌شود. سرانجام در واسط قرن سیزدهم مسلمانان به فرماندهی **صلاح‌الدین ایوبی** موفق به شکست کامل صلیبیون شده و مجدداً سرزمین فلسطین به تصرف اعراب درمی‌آید.^۲

حاکمیت **ایوبی‌ها** بر سرزمین فلسطین چندان طولانی نمی‌شود. حاکمان جدید فلسطین این بار از مصر هستند اما

^۱ - The Holly Land

^۲ - برای آشنایی بیشتر از جنگ‌های صلیبی می‌توانید به فصل چهارم کتاب **ما چگونه، ما شدیم** رجوع نمایید.

همچنان مسلمان می‌باشند. حکام جدید فلسطین را ما در تاریخ به نام **ممالیک** یا **مملوک‌ها** می‌شناسیم. مملوک‌ها در حقیقت ترکان آسیای میانه هستند که گروه‌های دیگر آنان را ما در ایران تحت عنوان **غزنویان**، **سلجوقیان** و **خوارزمشاهیان** می‌شناسیم. آنان قبایل ترک‌نژاد آسیای میانه هستند که به تدریج از اوایل قرن یازدهم در ابتدا به ایران هجوم آورده و قدرت را به دست می‌گیرند و سپس حوزه اقتدار و نفوذ آنان به بغداد و نهایتاً به مصر می‌رسد. آنان از روحیه و ظرفیت نظامی بالایی برخوردار بودند و بیشترین رمز موفقیت آنان در این ویژگی نهفته بود. توانایی‌های نظامی آنان سبب می‌شود تا خلفا در بغداد هرچه بیشتر برای اعمال قدرت خود به آنان متکی شوند.^۳ یک گروه از آنان از بغداد جدا شده و در مصر قدرت را به دست می‌گیرند. این گروه که ما آنان را «مملوک‌ها» می‌شناسیم موفق می‌شوند تا در نیمه دوم قرن سیزدهم فلسطین را هم تصرف نمایند. حاکمیت ترک‌های آسیای میانه یا «مملوک‌ها» بر فلسطین بیش از دو قرن و نیم ادامه می‌یابد. در ۱۵۱۷ حاکمیت جدیدی در فلسطین ظهور می‌کند. حکام جدید هم همچنان ترک‌نژاد هستند اما ترک‌هایی که ما آنان را به نام **ترکان عثمانی** می‌شناسیم. ترکان عثمانی که قبایل ترک‌نژاد آسیای صغیر (بخش آسیای ترکیه امروزی) بودند در نیمه اول قرن شانزدهم به تصرف کامل سرزمین فلسطین (تمامی سوریه، لبنان، اردن و فلسطین امروزی) نائل می‌شوند. حاکمیت عثمانی‌ها بر فلسطین چهار قرن به درازا می‌انجامد. امپراتوری بزرگ عثمانی (۱۹۱۷ - ۱۴۰۰) سرزمین‌های گسترده‌اش را به **سنجک** (معادل استان) تقسیم کرده بود. فلسطین جزء **سنجک شام** بود به مرکزیت دمشق. سایر مناطق «سنجک شام» شامل اردن و لبنان می‌شدند.

حاکمیت ترکان عثمانی بر فلسطین قریب به ۵۰۰ سال یعنی تا اواسط جنگ جهانی اول ادامه می‌یابد. در سال ۱۹۱۷ تمامی مناطق عربی به همراه شمال آفریقای امپراتوری عثمانی به تصرف فرانسه و بریتانیا درمی‌آیند. **متفقین** «سنجک شام» را هم میان خود تقسیم می‌کنند. سوریه و لبنان به فرانسه می‌رسد و اردن و عراق به همراه عربستان به انگلستان. فلسطین اما وضع پیچیده‌ای پیدا می‌کند به این معنا که **قیمومیت** یا «سرپرستی» فلسطین به انگلستان سپرده می‌شود. ۳۱ سال بعد یعنی در سال ۱۹۴۸ و به دنبال یک رأی‌گیری در سازمان ملل، فلسطین به دو بخش عربی و یهودی تقسیم می‌شود که در بخش یهودی کشور اسرائیل متولد می‌شود. علت آنکه در ۱۹۱۷ انگلستان به «قیمومیت» فلسطین درآمد و فلسطین مثل سایر کشورهای عربی مستعمره نگردید، باز می‌گشت به وضعیت خاص آن. بنا بر دلایلی که خواهیم دید، فکر مهاجرت از اروپا، پس از قریب به ۱۸۰۰ سال که در آنجا زندگی می‌کردند به صورت خیلی جدی در میان بسیاری از یهودی‌ها در نیمه دوم قرن نوزدهم به وجود آمد.^۴ از جمله مناطقی که رفتن به آن مطرح شد و تا سال ۱۹۱۷ هم هزاران یهودی به آنجا رفته بودند فلسطین بود. در زمانی که انگلستان فلسطین را از امپراتوری عثمانی گرفت، جمعیت یهودیان بالغ بر ۵۰ هزار یهودی بود در برابر نیم میلیون عرب. علی‌رغم این، یهودی‌ها امیدوار بودند که بتوانند کشوری برای خود در آنجا ایجاد نمایند. با تشویق و ترغیب به همراه اعمال فشار سیاسی، یهودی‌ها امیدوار بودند که بتوانند کشوری برای خود در آنجا ایجاد نمایند. با استفاده از نفوذ سیاسی که یهودی‌ها در انگلستان داشتند، موفق شدند تا **لرد آرتور بالفور**^۵ وزیر خارجه وقت انگلستان را ترغیب نمایند تا بیانیه معروف **بالفور**^۶ را تنظیم نماید. در آن بیانیه تاریخی

^۳ - برای آشنایی بیشتر با آمدن قبایل ترک نژاد آسیای میانه به ایران و نفوذ آن در دستگاه خلافت بغداد به فصل سوم **ما چگونه، ما شدید** رجوع نمایید.

^۴ - در فصول بعدی خواهیم دید که چرا و چگونه شد که فکر مهاجرت و رفتن از اروپا از نیمه دوم قرن نوزدهم در میان یهودی‌ها بالأخص ساکنین روسیه و شرق اروپا به وجود آمد.

^۵ - Lord Arthur Balfor

آمده بود که: «دولت انگلستان نسبت به ایجاد یک موطن برای یهودی‌ها در فلسطین با دیده موافق نگریسته مشروط بر آنکه این موطن تعرضی به حقوق اعراب فلسطینی وارد نکند». البته آنچه نهایتاً باعث به وجود آمدن کشور اسرائیل گردید تحولات بعدی بود. یعنی تحولاتی که در فاصله ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۸ در اروپا اتفاق افتاد؛ نه اینکه چون دولت انگلستان بیانیه بالفور را اعلام کرده بود، پس اسرائیل لاجرم به وجود می‌آمد. در طی آن ۳۱ سال سیاست لندن در قبال فلسطین بارها دچار تغییر و تحول شد؛ اما به‌هرحال از سال ۱۹۱۷ به بعد فلسطین یک وضع پیچیده و بغرنجی پیدا کرد. در ساده‌ترین و خلاصه‌ترین شکلش، می‌توان فلسطین را از ۱۹۱۷ به بعد تشبیه کرد به یک مثلث که در یک رأس آن اعراب، در رأس دیگر یهودی‌ها و در رأس سوم انگلیسی‌ها بودند. هر رأس با دو رأس دیگر درگیر بود. اعراب هم با یهودی‌ها درگیر بودند هم با انگلیسی‌ها؛ یهودی‌ها هم به‌نوبه خود با هر دو گروه دیگر و ایضاً انگلیسی‌ها که هم با اعراب و هم با یهودی‌ها درگیری داشتند. یهودی‌ها به اشکال مختلف، از فشارهای سیاسی و بین‌المللی گرفته تا درگیری مسلحانه تا ترور مقامات حکومتی انگلستان در فلسطین، تلاش می‌کردند تا در طی آن ۳۱ سال هرچه بیشتر اسباب مهاجرت یهودی‌ها به فلسطین را فراهم نمایند. انگلیسی‌ها اگر با مهاجرت یهودی‌ها مخالفت می‌کردند یا سعی می‌کردند آن را محدود نمایند (که در موارد بسیاری هم این‌گونه عمل می‌کردند)، با مخالفت یهودی‌ها و حتی برخورد و مقاومت مسلحانه آن‌ها در فلسطین مواجه می‌شدند. اگر زیر فشار واشنگتن، لابی یهودی‌ها در آمریکا و انگلستان و تا حدودی افکار عمومی در انگلستان و آمریکا، کمی کوتاه می‌آمدند و اجازه می‌دادند تا شمار مهاجرین یهودی از اروپا به فلسطین افزایش یابد (که در موارد بسیاری هم این‌گونه عمل می‌کردند)، آنگاه با خشم و اعتراض فلسطینی‌ها و سایر اعراب مواجه می‌شدند. در عمل هر دو گروه با انگلستان درگیر بودند چون هر دو گروه عملکرد و سیاست‌های لندن را به نفع گروه دیگر می‌دیدند و هر دو گروه لندن را متهم به جانب‌داری از گروه دیگر می‌کردند و هر دو گروه هم در طی آن ۳۱ سال منظم با مقامات انگلیسی حاکم بر فلسطین درگیر بودند. درعین‌حال هر دو گروه اعراب و یهودی با یکدیگر نیز درگیر بودند. از سوی دیگر به‌واسطه مجموعه‌ای از درگیری‌ها، تحصن‌ها، اعتصاب، اعتراضات و بعضاً ترور نظامیان انگلیسی، افکار عمومی در انگلستان به‌شدت مخالف تداوم حضور آن کشور در فلسطین بود. بالأخص احزاب، مطبوعات و جریانات وابسته به چپ و لیبرال. درعین‌حال انگلیسی‌ها نمی‌توانستند بدون فراهم آوردن تمهیدات و توافقاتی با سایر قدرت‌های بزرگ، از فلسطین خارج شوند چون این شکل خروج بدون تردید فلسطین را در بستر عمیق و گسترده‌ای از درگیری و هرج و مرج میان یهودی‌ها و اعراب فرومی‌برد. سرانجام و پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، انگلستان اعلام داشت که به‌هیچ‌روی دیگر حاضر به حضور در فلسطین نیست و سازمان ملل می‌بایستی ترتیبی برای آینده آن اتخاذ نماید. حاصل ماه‌ها رایزنی و بحث و مجادله میان قدرت‌های بزرگ طرحی شد به نام تقسیم فلسطین به دو منطقه یا دو کشور عربی و یهودی. در طرح تقسیم اولیه که اعراب آن را نپذیرفتند در حدود ۶۰ درصد از فلسطین به اعراب و کمتر از ۴۰ درصد به یهودی‌ها می‌رسید. بیت‌المقدس هم‌مرکز کشور فلسطین می‌شد. این طرح در مجمع عمومی سازمان ملل به رأی گذارده شد و با اکثریت به تصویب رسید. به دنبال آن انگلستان اعلام نمود که نیروهای خود را از فلسطین خارج خواهد کرد؛ و هنوز نیروهای انگلستان از فلسطین خالی نشده بودند که اعراب به مناطق یهودی‌نشین حمله‌ور شدند. یهودی‌ها هم که منتظر بودند به مقابله و درست‌تر گفته باشیم، به پیشروی نظامی

^۶ - Balfor Declaration

پرداختند. به عبارت دیگر تشکیل کشور اسرائیل با جنگ با اعراب آغاز شد. جنگی که با گذشت قریب به ۷۰ سال همچنان ادامه دارد (در خصوص تحولات و حوادث و رویدادهایی که مقارن با تولد اسرائیل اتفاق می افتادند در فصل آخر کتاب بیشتر توضیح داده شده است)

خلاصه فصل نهم

مناسبات میان رومی ها از زمان آمدنشان به سرزمین فلسطین در ۶۳ ق.م با ساکنین یهودی آن ابتدا خصمانه نبود. روم سکولار بود و دخالتی در باورها و آداب و سنن اهالی سرزمین هایی که تسخیر می کرد نداشت. این اصل کلی شامل یهودی ها هم می شد. بعضاً فلسطین مستقیماً از روم فرمانروایی می شد و بعضاً هم توسط فرمانروایانی که از جانب روم منصوب می شدند. مجموعه ای از دلایل باعث شدند تا به تدریج آرامش نخستین میان روم و یهودی ها برهم بخورد. بالاینکه در دست داشتن حکومت یا فرمانروایی مستقل بر سرزمین مقدس یک «باید» در آیین یهودیت نبود، مع ذالک مجموعه ای از دلایل از جمله عواطف و احساسات ناسیونالیستی از جانب بسیاری از یهودی ها از جمله متدین ترها و متعصب ترها و اصرار بر اینکه حکومت در دست خودشان باشد، سبب شد تا یهودی ها به تدریج در برابر روم ایستادگی کرده و خواهان استقلال و رفتن رومی ها از سرزمینشان شوند. نخستین دور درگیری نظامی با حاکمیت روم در فلسطین در حدود نیم قرن پس از استقرار رومی ها اتفاق افتاد. الگوی درگیری های نظامی هم کم و بیش یکسان بودند. در ابتدا یهودی ها علیه این تصمیم یا آن یکی مقامات روم در بیت المقدس دست به اعتراض می زدند. اعتراضات معمولاً گسترش پیدا کرده و به شهرهای دیگر یهودیه هم سرایت می کرد. به دنبال پیروزی اولیه یهودی ها روم سپاهیان بیشتری را فلسطین اعزام می کرد و نهایتاً آن حرکت یا قیام پس از یکی دو سال درهم می شکست. با جمع شدن بغض و کینه ها و نارضایتی از حاکمیت «رومی های بیگانه» باز مجدداً جرقه دیگری زده می شد و دور جدیدی از درگیری و جنگ از سر گرفته می شد. یهودی ها هیچ شانس نظامی در برابر روم که بر اروپا، شمال آفریقا و تمامی خاورمیانه تا مرزهای ایران فرمانروایی می کرد نداشتند. مع ذالک این ملاحظه منطقی باعث نمی شد تا یهودی ها فکر استقلال، قیام و دست کم اعتراض به حاکمیت روم را کنار بگذارند. در سال ۱۳۱ میلادی مجدداً دور دیگری از درگیری و برخورد نظامی میان روم و یهودی ها در گرفت. این بار هم همان الگوی قبلی تکرار گردید. در ابتدا یهودی ها موفق شدند در پرتو قیام یکپارچه شان شکست سنگینی بر روم وارد نمایند. آن ها حتی توانستند سپاهیان بعدی را که روم از مناطق دیگر امپراتوری به فلسطین اعزام نماید را هم تار و مار نمایند؛ اما روم که دیگر طاقتش از دردهای فلسطین و یهودی ها به سر رفته بود این بار نیروهای بسیار کارآزموده تری را به فلسطین گسیل داشت. بعلاوه تاکتیک نظامی روم هم تغییر پیدا کرد. بجای رفتن مستقیم به سمت بیت المقدس و کانون اصلی نافرمانی، رومی ها که خواب بدی برای یهودی ها دیده بودند بدون آنکه عجله ای نمایند، شهر به شهر، منطقه به منطقه و دژهای نظامی را یکی پس از دیگری با محاصره های عنداللزوم طولانی می گرفتند و در جریان گرفتن آن ها عملاً آن را ویران می کردند. روم تصمیم گرفته بود که به حضور یهودی های دردسرساز و دردسرافزین یکبار و برای همیشه پایان دهد. پس از تصرف توأم با ویرانی شهرهای بزرگ یهودیه یا فلسطین رومی ها به بیت المقدس رسیدند؛ اما گرفتن آن کار ساده ای نبود حتی برای سپاهیان مجهز و کارآزموده امپراتوری روم. نهایتاً پس از قریب به چهار سال محاصره رومی ها توانستند دفاع شهر را درهم شکسته و وارد آن شدند. طبیعی است که پس از چهار سال محاصره ای که در آن جرثقیل های رومی منظم سنگ های بزرگ و گلوله های آتش را بر سر ساکنین آن می ریختند چیز زیادی از پایتخت کشور یهود باقی نمانده بود. نیمی از جمعیت قریب به ۲/۵ میلیون نفری

یهودیه یا در طول ۴ سال جنگ در نتیجه قحطی، کشته شدن در جنگ، بیماری‌های عفونی و یا فرار به مصر و شمال آفریقا، شبه‌جزیره عربستان، بین‌النهرین و ایران از بین رفته بودند و مابقی را هم رومی‌ها به‌صورت برده و اسیر به اروپا آوردند. این در حقیقت پایان بیش از دو هزار سال حضور یهودی‌ها در سرزمین کنعان یا فلسطین بود. رومی‌ها نه تنها تمامی مراکز مذهبی یهودی‌ها را از بین بردند بلکه تا ده‌ها سال بعد از ۱۳۵ میلادی هم به آن‌ها اجازه بازگشت به سرزمین مقدسشان را نمی‌دادند. ایضاً به تعداد اندکی یهودی‌های باقیمانده یا آنان که توانسته بودند مخفیانه وارد یهودیه شوند نه اجازه ساخت‌وساز هیچ‌گونه مراکز دینی می‌دادند و نه اجازه برپایی هیچ‌گونه مراسم و آیین‌های مذهبی.

تحولات تاریخی ۱۳۵ میلادی یکی از بزرگ‌ترین نقاط عطف تاریخ ۴۰۰۰ ساله یهودیت می‌باشد. نخستین تأثیرات یا تبعات بلندمدت آن در رابطه با یهودی‌ها و «سرزمین موعود» یا «سرزمین مقدس» شان بود. عملاً ارتباط یهودی‌ها با فلسطین قطع شد. درست‌تر گفته باشیم، به تدریج یهودیت مستلزم سکونت و زندگی در سرزمین مقدس نبود. با طولانی‌تر شدن زندگی یهودی‌ها در سرزمین‌های دیگر که هزاران کیلومتر با فلسطین فاصله داشتند، رابطه آنان با سرزمین مقدس بیشتر تقلیل یافت به بخشی از تاریخ و گذشته‌شان. فکر و ایده «سرزمین مقدس» صرفاً در ادبیات دینی‌شان حضور داشت و نه یک تکلیف و «باید» دینی. از این مقطع به بعد یهودی‌ها دیگر ارتباطی با فلسطین ندارند. بعضاً برای زیارت به آنجا می‌روند، بعضاً وصیت می‌کنند که در آنجا دفن شوند و بعضاً هم یهودی‌های خیلی مذهبی برای آموزش دروس دینی یهودیت و یک زندگی عارفانه و تارک‌دنایی به بیت‌المقدس می‌رفتند. در مجموع شمار همه این دست یهودی‌ها از ۱۳۵ به بعد به حداکثر ۱۰ الی ۱۵ درصد ساکنین سرزمین فلسطین بالغ می‌شد. تحول مهم دیگری که اتفاق افتاد در فرم مذهب یهودیت بود. یهودیت از قالب مذهبی جمعی با برگزاری مراسم بزرگ در بیت‌المقدس و سایر مراکز فلسطین و مذهبی که توسط سلسله‌مراتب ساختار هرم روحانیت هدایت و اداره می‌شد تقلیل یافت به مذهبی فردی و شخصی در میان یهودایی‌ها که به‌صورت اقلیت‌های چند صد، چند هزار و حداکثر چندین ده‌هزار نفری در مناطقی که علی‌الغالب مورد خصومت دیگران قرار داشتند. متولی شریعت خود یهودی‌های متدین بودند بدون آن مراسم گسترده و باشکوهی که قرن‌ها در بیت‌المقدس و سایر مراکز مذهبی یهودیه برقرار می‌بودند. تحول تاریخی بعدی جدایی کامل میان مسیحیت و یهودیت بود. باینکه مسیحیت از دامان یهودیت برخاسته و اساس و بنیان جهان‌بینی آن متفاوت از یهودیت نبود مع ذلک دشمنی عمیقی از همان ابتدا میان آن‌ها به وجود آمد. آن دشمنی بعدها که ما به قرون وسطی نزدیک می‌شویم و مسیحیت در قالب کلیسا به قدرت و حکومت می‌رسد تبعات بسیار سرنوشت‌سازی را برای یهودیت به همراه می‌آورد. این‌ها البته تحولات بعدی هستند. در ابتدا ظهورش مسیحیت مذهبی عجیب شده بامحبت، رأفت و عشق حضرت باری تعالی به بندگان. گسترش مسیحیت هم نه پیکار و خشونت سروکاری دارد و نه حکومت و اصحاب قدرت از مسیحیت حمایت و پشتیبانی می‌کردند. مسیحیت صرفاً به همت اینار و از خودگذشتگی مؤمنین که همه زندگی خود را وقف خدمت به آن کرده بودند گسترش می‌یافت؛ و بالاخره می‌بایستی به مسیر کاملاً جداگانه و متفاوتی که مسیحیت در مقایسه با یهودیت در آن قرار گرفت اشاره داشته باشیم. یهودیت در مجموع دینی این دنیایی که برای بسیاری از جنبه‌های زندگانی فردی و اجتماعی انسان دستورالعمل و بایدونباید داشت. مسیحیت این‌گونه نبود و بیشتر دینی آن دنیایی بود با تأکید بر روی توحید و ایمان به خدای نادیده و رستگاری در آن دنیا به کمک عشق و ایمان عیسی مسیح (ع). بدون آنکه برای این دنیای ایمان آورندگان خیلی دستورالعمل و بایدونبایدهایی داشته باشد. به همین خاطر نه مسیحی‌ها با روم با مشکلی مواجه شدند و نه رومی‌ها دلیلی برای نگرانی از مسیحی‌ها داشته باشند.

و بالاخره می‌بایستی به سرنوشت فلسطین بعد از ۱۳۵ اشاره داشته باشیم. با سرکوب و اخراج یهودی‌ها از فلسطین، دور آن نابسامانی، تنش و درگیری هم در آن سرزمین پایان یافت. به تدریج بخشی از خرابی‌ها و ویرانی‌های دور آن جنگ ترمیم شد اما فلسطین دیگر از آن رونق و مرکزیت سابق برخوردار نشد. روم پنج قرن دیگر در فلسطین باقی ماند. در نیمه دوم قرن هفتم قدرت جدیدی موفق به گرفتن فلسطین از امپراتوری روم شد. قدرت جدید اعراب بودند که از شبه جزیره عربستان برخاسته بودند. در سایه یک ایدئولوژی نیرومند به نام اسلام که سومین مذهب ابراهیمی در منطقه خاورمیانه می‌بود قبایل عرب در زمان عمر بن خطاب دومین خلیفه مسلمین توانستند تمامی خاورمیانه را از متصرف شوند. فلسطین جزء منطقه شام شده و به همراه سایر متصرفات اعراب از جمله بین‌النهرین، ایران تا ماورالنهر، آسیای مرکزی، بخش‌هایی از آناتولی تا مصر و بخش‌هایی از شمال آفریقا امپراتوری اسلام را تشکیل می‌دهند. مسلمانان تا اواخر قرن یازدهم میلادی و به مدت ۵۰۰ سال بر تمامی خاورمیانه از جمله فلسطین فرمانروایی می‌کنند. از اواخر قرن یازدهم پیکارجویان مسیحی یا صلیبیون عمدتاً از غرب اروپا برای بازپس‌گیری سرزمین مقدس به سمت فلسطین به راه می‌افتادند. در ابتدا مسیحی‌ها پیروز شده و بعد از پنج قرن موفق می‌شوند تا مجدداً فرمانروایی فلسطین را به دست آورند؛ اما آن پیروزی خیلی دوام نمی‌آورد و مسلمانان موفق به بازپس‌گیری فلسطین می‌شوند. دست‌به‌دست شدن فلسطین میان مسیحی‌ها و مسلمین چند بار دیگر اتفاق می‌افتاد تا سرانجام در اواسط قرن مسلمین پس از شکست اروپایی‌ها با از بین بردن بنادر مشرف بر دریای مدیترانه راه آمدن صلیبیون را می‌بندند. اواخر قرن سیزدهم این بار مسلمانان ترک نژاد آسیای مرکزی که آن‌ها را «مملوک‌ها» می‌شناسیم موفق می‌شوند فلسطین و شمال آفریقا را تصرف نمایند. آن‌ها قریب به یک قرن و نیم بر فلسطین حکمرانی می‌نمایند تا نوبت به قدرت جدیدی می‌رسد. قدرت جدید ترکان عثمانی هستند که اواسط قرن پانزدهم موفق به تصرف کامل خاورمیانه، شمال آفریقا و نیمی از اروپا می‌شوند. حاکمیت امپراتوری عثمانی نزدیک به پنج قرن ادامه می‌یابد. در سال ۱۹۱۷ و در جریان جنگ جهانی اول فرانسه و انگلستان موفق به شکست امپراتوری عثمانی شده و از جمله سرزمین‌های آن در خاورمیانه را میان خود تقسیم می‌کنند. سوریه و لبنان از آن فرانسه می‌شوند و اردن، عراق، عربستان، یمن و مناطق خلیج فارس به انگلستان می‌رسد. فلسطین اما وضعیت مبهمی پیدا کرده بود. از مدت‌ها قبل و به واسطه مسائلی که برای یهودی‌ها در اروپا پیش آمده بود میلیون‌ها تن از آنان اروپا را ترک کرده و راهی آمریکا، کانادا، استرالیا، آرژانتین، برخی مناطق در آفریقا و بالاخره فلسطین شده بودند. آمدن آن‌ها به فلسطین با مخالفت فلسطینی مواجه شده بود؛ بنابراین برخلاف مناطق دیگر خاورمیانه که اداره آن‌ها با مشکلات چندانی روبرو نمی‌بودند، فلسطین دچار ناآرامی و تنش‌هایی میان اعراب و یهودی‌ها شده بود. با توجه به آن شرایط، «سرپرستی» آن به صورت موقت به انگلستان سپرده شد تحت عنوان «قیمومیت» تا تکلیف نهایی آن روشن شود. با وخیم‌تر شدن شرایط و وضعیت یهودی‌ها در اروپا (به این مسائل در فصول بعدی مشروحاً پرداخته شده است) فشار آن‌ها برای آمدن به فلسطین افزایش یافت و متقابلاً مقاومت و مخالفت اعراب هم شدت یافت. اعراب هم با یهودی‌ها درگیر بودند هم با انگلیسی‌ها. متقابلاً یهودی‌ها هم با اعراب و انگلیسی‌ها و بالاخره لندن هم با هر دو گروه. سرانجام انگلستان پس از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۴) خواهان یافتن یک‌راه حل بین‌المللی برای فلسطین شد. نهایتاً در سال ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) مجمع عمومی سازمان ملل با اکثریت آراء رأی به تقسیم فلسطین به دو کشور مستقل میان اعراب و یهودی‌ها داد. آن تصمیم با مخالفت اعراب روبرو شد و بلافاصله بعد از خروج انگلیسی‌ها آن‌ها به مناطق یهودی‌نشین حمله‌ور شدند. یهودی‌ها هم که منتظر بودند به رویارویی با اعراب شتافتند. درگیری که هنوز بعد از گذشت قریب به

۷۰ سال همچنان ادامه دارد.

رویدادهای مهم تاریخی سرزمین فلسطین ۱۹۴۸-۱۳۵

سال	
۱۳۵	تخریب کامل بیت المقدس توسط امپراطوری روم و تبعید کامل یهودی‌ها از فلسطین به اروپا
۳۲۵	مسیحی شدن امپراطور روم
۳۶۵	تجزیه امپراطوری بزرگ روم به روم شرقی یا بیزانس و روم غربی
۳۶۵-۶۱۵	فلسطین تحت کنترل روم شرقی به مرکزیت قسطنطنیه
۶۳۸	تصرف سرزمین فلسطین توسط اعراب مسلمین در زمان خلیفه دوم مسلمین عمر بن خطاب
۱۱۰۰	تصرف فلسطین توسط جهادگران مسیحی غرب اروپا
۱۱۰۰-۱۲۵۰	دست به دست شدن سرزمین فلسطین میان مسیحی‌ها و مسلمانان
۱۲۵۰	تصرف فلسطین به دست مملوک‌ها از مصر
۱۵۱۷	تصرف فلسطین به دست ترکان عثمانی
۱۹۱۷	تصرف فلسطین توسط انگلستان در جریان جنگ جهانی اول و آغاز دوره «قیمومیت» یا سرپرستی بریتانیا بر فلسطین
۱۹۴۸	رای‌گیری در مجمع عمومی سازمان ملل مبتنی بر تقسیم فلسطین به دو کشور مستقل میان اعراب و یهودی‌ها؛ تشکیل کشور اسرائیل؛ مخالفت اعراب یا تقسیم فلسطین و حمله به یهودی‌ها و آغاز درگیری میان کشور تازه تأسیس اسرائیل با اعراب